



مقاله

# زندگینامه خودنوشت حاج آقا بزرگ تهرانی

کتاب ماه کلیات / شهریور و مهر ۱۳۸۲

۴

مطالعه شرح حالها و زندگی‌نامه‌ها همیشه و برای همه مردم از جذابیت خاصی برخوردار بوده است، به‌ویژه آنکه این شرح‌حال به دست خود فرد نگاشته شده باشد که در این صورت آن را خودنوشت (اتوبیوگرافی) می‌نامند که در بسیاری از موارد حاوی نکات تاریخی و اجتماعی ارزشمندی است که از خلال سطور آن می‌توان به مسایل مهم اجتماعی یک دوره تاریخی پی برد.

زندگینامه حاج آقا بزرگ تهرانی نیز از آن دسته شرح حالهای خواندنی است که گویای یک قرن تلاش و کوشش و پشتکار فردی و تحقیق در شناسایی و مطالعه مصنفات شیعه است، خاصه آنکه به قلم پرتوان خود به ذکر جزئیات و وقایع زمان و شرح این کوششها و رنجها پرداخته باشد.

نظر به اهمیت انتشار این خودنوشت ارزشمند و آشنایی هرچه بیشتر علاقمندان با این شخصیت فرهنگی جهان اسلام، بر آن شدیم تا زندگینامه ایشان را که به خط مبارکشان نگاشته شده است، در این شماره که به حاج آقا بزرگ و آثار وی اختصاص دارد منتشر کنیم، هرچند که این خودنوشت قبلاً یک بار به تصحیح محقق ارجمند، جناب آقای «محمدعلی حق شناس» در مقاله‌ای تحت عنوان «آقابزرگ تهرانی، شیخ‌المورخین شیعه» در نشریه کرانه، [سال اول، شماره سوم و چهارم، پائیز و زمستان ۱۳۷۴] منتشر شده بود اما چاپ مجدد آن خالی از لطف نبوده و از ارزش والای آن نمی‌کاهد، لذا آن را با تفصیلی که مرحوم آقابزرگ تهرانی نگاشته عیناً در اینجا نقل می‌کنیم، اما پیش از آن ذکر چند نکته که آقای حق شناس بدان پرداخته‌اند ضروری است. اصل دست‌نوشته حاضر هم‌اکنون گویا به آرشیو «سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران» اهداء گردیده است.

حاج آقا بزرگ هنگام نوشتن شرح حال خویش، ۷۵ سال سن داشته و آن را در تهران گزارش کرده‌اند. از سوی دیگر این نوشته که به زبان فارسی تنظیم گردیده است از بلندترین نوشته‌های فارسی شیخ به شمار می‌آید و خواننده را با سبک نگارش فارسی او - که نزدیک به تمام آثار قلمی خود را به زبان و بی نگارش کرده است - آشنا می‌سازد. ایشان تا پیش از آن هیچ کتاب یا نوشته‌ای در باب سرگذشت احوالات خود منتشر نکرده بودند و به خواهش دوستان خود دست به قلم برده و آن را نگاشته‌اند و اگر این خواهش نمی‌بود هرگز چنین گزارشی نگاشته نمی‌شد.



بسم الله الرحمن الرحيم  
 حرمه مکرر درخواست نمودن شما صید بر حرم  
 دکنارشات زندگان را مفصل بنویسم در این وقت احاطت نمودم  
 اسم حقیر محسن الحاج علی اکبر بن الحاج محمد رضا بن الحاج محمد المولی بن الحاج

من پیش بعض طلبه‌های دیگر آن مدرسه درس می‌خواندم و یکی از آنها آقا شیخ  
 مهدی مازندرانی که مشغول درس طب شد، پیش آقامیرزا سیدحسین خان کاشی و  
 آقا میرزا حبیب الله رشتی و طبیب ماهر شد و آمد در بغداد مشغول معالجه بود. چندین  
 سال [خوانده نشد] آن را منع کردند. از بغداد آمد به کاظمین و چندی نشد که در  
 حدود سنه ۱۳۳۲ در کاظمین فوت کرد

در سنه ۱۳۰۰ والد مکرم مرا به مکتب‌خانه مرحوم آقاسیدضیاء  
 برد. فعلا غیر از صورت و اسم از آن مرحوم، یاد ندارم. قرآن و  
 نصاب، پیش او می‌خواندم و قبل از رفتن به مکتب در توی خانه،  
 پیش عیال عمو، زهرا سلطان خانم، از اول حروف ابجد و بعض  
 سور قصار خوانده بودم. بعد از چندی به مدرسه مرحوم  
 آقاسید محمدعلی لاریجانی، مقابل کوچه میرزا  
 سعیدخان، وزیر خارجه، در حجره مرحوم آقامیرزا  
 علی، محرر مرحوم آقاسیدجمال‌الدین افجه  
 می‌رفتم و داماد او آقا شیخ حسن مرا درس  
 می‌داد و در سال (۱۳۰۳) حساب هندی و  
 رقومی را هم می‌نوشتم و هم می‌خواندم  
 لکن شوق زیاد به درس خواندن  
 نداشتیم. می‌خواستیم کاسب شوم و  
 مرحوم والد کسب را نمی‌خواست چون  
 خودش درس عربی خوانده بود،  
 می‌خواست که من طلبه علم شوم. لذا  
 مرحوم والد چندی برای امتحان مرا به  
 دکان بزازی اخوی، مرحوم آقای  
 محمدابراهیم در سر سه راه بازار پامنار  
 می‌فرستاد با محبت‌های برادرانه، بلکه  
 پدراثة او. از زحمت رفتن به دکان عاجز  
 شدم مدت کمی استعفا دادم و به شوق  
 درس افتادم.

حدود سنه ۱۳۰۴، مدرسه دانگی  
 در قرب خانه مسکونی موروثی از  
 جدمان بنا شد. بانی آن مرحوم  
 حاج‌سید حسین لاریجانی بود و در

بسم الله الرحمن الرحيم  
 چونکه مکرر درخواست نمودند اشخاصی که  
 ترجمه حال و گزارشات زندگانی را مفصل بنویسم، در  
 این وقت اجابت نمودم. ۵ شعبان سنه [۱۳۶۸ ق.]  
 اسم حقیر، محمدمحسن بن الحاج علی بن  
 المولی محمدرضا بن الحاج محسن بن الحاج  
 محمد بن المولی علی اکبر بن الحاج  
 باقرالطهرانی.

جداعلی حاج محسن، نسب خود  
 را تا حاج باقر نوشته است به خط  
 خود در پشت کتاب حق‌الیقین  
 مجلسی. نسخه خطی که آن را  
 در رشت در سنه ۱۲۲۴ خریداری  
 نموده. ولادت حقیر چنانچه  
 مرحوم والد به خط خود در  
 پشت کتاب مفتاح‌الفلاح شیخ  
 بهایی، نسخه خطی نوشته به این  
 صورت: تولد نورچشمی محمد  
 محسن، شب پنجشنبه، یازدهم  
 شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۹۳.  
 [همین عدد را نیز به خط سیاق  
 نوشته است.]

تا شش سال از عمر گذشت در  
 خانه بازی می‌کردم. آنچه یاد دارم  
 دکانی درست کرده، اجناس بقالی و  
 عطاری و ترازو با سایر لوازم دکان  
 تهیه می‌کردم.





نوری هم بود با هم مشرف شدیم به مشهد رضوی. ذیحجه و محرم و صفر از سال (۱۳۱۱) را در آنجا مشرف بودیم و مرحوم آقا میرزا عبدالوهاب پسرعموی حاج‌والد در آن سال در حیات بود. یکسال بعد از مراجعت ما، در مشهد فوت کرد.

بعد از مراجعت از مشهد در سال ۱۳۱۱ در مدرسه دانگی حجره مستقلی گرفتیم و ماه پنج قران که وظیفه طلاب بود، قبض می‌کردم و کتابخانه آن مدرسه که قریب پانصد جلد کتاب داشت، دست حاج‌سید محمدتقی پسر مرحوم حاج‌سید عزیزالله که پسرخاله حقیق بود، بود و سه سفر که او به زیارت عتبات یا حج مشرف می‌شد من نایب کتابدار بودم که کتابها را به طلاب می‌دادم و قبوضات می‌گرفتم و هر سه ماه تجدیدنظر می‌کردم.

بانی مدرسه در سال ۱۳۰۹ فوت شد و در ۱۳۱۱ بردند جنازه او را به سامراه پای در حرم دفن کردند. پسرش حاج سیدمهدی متولی شد شیخ علی پسر مرحوم ملا

محمد نوری ایلیکائی که استاد او بود، نایب متولی شد و از اول بنای مدرسه او مدرس بود و من پیش او در مدرسه دانگی بیشتر شرح لمعه را خواندم و نیز اوایل شرح تجرید را خواندم و نیز شرح درایه شهید را با رواشخ میرداماد پیش او خواندم و او خودش از تلامیذ میرزای آشتیانی و میرزای جلو و مصاحب حاج میرزا ابوطالب زنجانی و حاج میرزا محمود امینی قزوینی که هفدهم بحار را چاپ کرده، بود و از حاج میرزا ابوالفضل کلانتری استفاده‌ها می‌کرد، بالخصوص در فن درایه و رجال و او این فن را در سامره از مرحوم حاج میرزا حسین نوری استفاده کرده بود، اما به عنوان آقایی نه به عنوان شاگردی. چنانچه خود مرحوم شیخنا الحاج النوری می‌فرمود و حقیق بعد از مراجعت از مشهد همه روزه صبح تا نزدیک ظهر در مدرسه خان مروی برای درس و مباحثه می‌رفتم پیش جمعی از طلاب و مدرسان آنجا. درس عمومی یا خصوصی خواندم، اوایل، پیش آقا شیخ محمد شاه عبدالعظیمی، ادبیات، نحو و صرف می‌خواندم و بعد پیش مرحوم حاج‌شیخ حسین خراسانی و مرحوم آقای شیخ باقر معزالدوله مطول می‌خواندم. درس عمومی بود و اوایل مطول را عصرها در مدرسه حکیم معروف به مدرسه آقا محمود، پیش آقا شیخ عبدالحسین پسر

### اشخاصی که از آنها اجازه روایت دارم، اول آنها مرحوم حاج میرزا حسین نوری، بعد مرحوم شیخ محمد طه نجف، در یک ماه مبارک رمضان جمله‌ای از شبها در درس رجال ایشان حاضر شده‌ام

آن اوان مرحوم حاج میرزا سیدحسن، پسر مرحوم حاج‌سیدعزیزالله طهرانی معروف به دعانویس که پسرخاله حقیق بود از نجف مراجعت کرده و در آن مدرسه حجره گرفت.

من روزها می‌رفتم در حجره ایشان و درس می‌خواندم. از امثله و صرف میر شروع کردم. طولی نکشید. حدود سنه ۱۳۰۵، حاج میرزا سیدحسن، عیالش را برداشت و برگشت به نجف. من پیش بعض طلبه‌های دیگر آن مدرسه درس می‌خواندم و یکی از آنها آقا شیخ مهدی مازندرانی که مشغول درس طب شد، پیش آقامیرزا سیدحسین خان کاشی و آقا میرزا حبیب الله رشتی و طبیب ماهر شد و آمد در بغداد مشغول معالجه بود. چندین سال [خوانده نشد] آن را منع کردند. از بغداد آمد به کاظمین و چندی نشد که در حدود سنه ۱۳۳۲ در کاظمین فوت کرد.

و یکی از آنها مرحوم آقا سیدحسن استرآبادی بود که مدتی با عیالش در بیرونی منزل ما بود. اخیراً تنها به نجف آمد و برگشت. در ایران، حدود (۱۳۲۵) مرحوم شد. بعض علوم غریبه و اسرار در نجف به خط خود نوشت؛ ولی خیلی نوشت. بالجمله تا حدود سنه ۱۳۰۷، حقیق به حد بلوغ شرعی رسیده بودم، مشغول به خواندن سیوطی و جامی شده بودم و این دو کتاب را مرحوم حاج دائی، حاج سیدمحمد خلیل، برای تشویق من خرید و خودش در سفر حج اخیر در سال ۱۳۰۸ در نزدیک قدس خلیل فوت کرد و نعش او را در جزیره دفن کردند و قبل از آن چند مرتبه به حج مشرف شده بود.

منها در سال ۱۳۰۵ که در این سال مرحومه حاجیه بی بی یکی از دکاکین موروثی از پدرش را فروخت و از پول آن برای مرحوم حاج‌والد بذل نفقه کرد و با هم از طریق شام به حج رفتند و در سنه ۱۳۰۹ مرحوم حاج‌والد مجلس جشنی مهیا کرد، جمعی را دعوت کرد و مرحوم آقا سید جمال افجه، عمامه بر سر من گذاشت.

و در سنه ۱۳۱۰ بعد از مرتفع شدن مرض وبای عمومی برحسب نذری که مرحوم حاج‌والد کرده بود مرا با حاجیه بی بی در پالکی نشاند و خودش قاطر [خوانده نشد] در قافله‌ای که مرحوم حاج‌شیخ فضل‌الله

و اما اساتیدی که در نجف از آنها استفاده کردم، چونکه بیشتر سطوح را در طهران خوانده بود[م] در نجف ابتدا قلیلی سطوح رسایل را به درس مرحوم آقا شیخ حسن تویسرکانی که از شاگردهای مرحوم میرزای رشتی بود و در مقبره مرحوم میرزای شیرازی سطح رسایل می گفت حدود پنجاه شصت نفر طلبه حاضر می شدند و مبرزتر از آنها مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی بود. و قدری از رسایل را هم تا چند ماهی در حجره فوقانی صحن متصل به در بازار بزرگ پیش مرحوم آقا سید آقای قزوینی که از احفاد حاج سید تقی قزوینی معروف، صاحب نفس و اهل دعا و مسمی جدش بود، او هم از افاضل تلامیذ میرزای رشتی بود و نیز بعض رسائل را در مسجد هندی عصرها به درس مرحوم آقا شیخ عبدالله اصفهانی که او هم از مقررین درس مرحوم میرزای رشتی بود، حاضر می شدم



ملا غلامرضا شیرازی خواندم و معالم را در مدرسه مروی، صبحها پیش مرحوم آقا شیخ محمدتقی پسر مرحوم حاج شیخ عباس نهبانندی خواندم و یکی از اصحاب این درس، آقا محمود شریعتمدار بود و یکی برادرش شیخ جعفر و یکی آقا شیخ محمد نهبانندی، صاحب تفسیر نزیل مشهد و خودش ترجمه شرایع کرده، درج ۴ [الذریعه] ذکر شد. و شرح مطالع را پیش آقا میرزا محمود قمی در مدرسه بزرگ، عصرها خواندم و یکی از اصحاب این درس حاج میرزا سیدحسن رضوی قمی صاحب حاشیه کفایه بود و قدری از قوانین در پیش مرحوم آقا میرزا کوچک ساوچی خواندم و قدری در پیش مرحوم آقای سیدمحمد تقی تنکابنی خواندم؛ و این دو بزرگوار در مدرسه کوچک خان مروی بودند. و کثیری از قوانین و فصول و مکاسب را در پیش مرحوم آقا سید عبدالکریم لاهیجی، مدرس رسمی مدرسه خان در مدرس خواندم و جمله از حواشی فصول او را تدوین کردم و جمعی شریک این درسها بودند.

منهم حاج سیدمحمدتقی، پسرخاله و منهم آقا سیدمهدی پسر بزرگ آقا سیدعبدالکریم و منهم آقا شیخ ابراهیم و آقا شیخ عباس رشتیین که هر دو [در] رشت مرجع امور شدند و منهم آقا شیخ آقا

بزرگ طهرانی که در مسجد جامع عتیق امام جماعت شد و منهم آقا شیخ محمد حسین طهرانی که فعلاً در نجف حیات دارد (سلمه الله) و من با جمله از ایشان هم مباحثه بودم و قدری از قوانین و مکاسب شیخ را پیش آقا میرزا محمدتقی گرگانی خواندم و در خانه شان، نزدیک حمام نواب.

و اخیراً ایشان در مدرسه محمودیه مدرس شدند و شریکی فی هذا الدرس و المبحث، الشیخ عبدالله النگرودی والمیرزا احمد الاردبیلی المرجعین فی بلدیهما و خود مرحوم میرزای گرگانی بعد از سالها تحصیلات نجف، در پیش مرحوم حاج میرزا حسین، حاج میرزا خلیل و حاج شیخ هادی طهرانی که مراجعت به طهران کرده بود، مکرر می گفت: تمام آرزوی من آن است که از وجوه نخورم بلکه یک تدریسی پیدا بشود که از حقوق مدرسی، من امرار معاش کنم. خداوند هم مسئول او را مستجاب کرد و در پیش مرحوم آقا شیخ محمدتقی پسر مرحوم آخوند ملا محمود عراقی درس نجات العباد و قدری اخلاق خواندم در خانه ایشان، کوچه صدر اعظم، و او عالم متقی زاهد درویش منش بود. صنایعی از قبیل ساعت سازی و صحافی و نقشه کشی و نجاری و غیرها داشت؛ جمله از سور قرآن و ادعیه را حافظ بود و در



مدرسه‌ها کم بود و  
 طلاب مجرد مثل من  
 زیاد بودند، در  
 مدرسه جا پیدا نشد،  
 تا آنکه مرحوم حاج  
 میرزا حسین حاج  
 میرزا خلیل طهرانی  
 مدرسه بزرگ را  
 طلبه‌نشین کرد

مسگر زنجانی در مدرسه منیریه خواندم و ایشان از اجلاء تلامیذ میرزای جلوه و اساتید معروف ریاضیات بود و رفت به زنجان و در (۱۳۵۰) فوت شد و از تصانیف او، حاشیه‌ی تحریر اقلیدس درج ۶ [الذریعه] و حساب عقودالاماتل در ج ۷، ص ۹ [الذریعه] ذکر شد. و منظومه‌ی سبزواری را به خط خودم نوشتم و قدری از اول شرح منظومه خواندم. مرحوم حاج والد به سبب نهی مرحوم آقاسید جمال افجه‌ای مرا منع کرد؛ لذا بعضی مطالب علم معقول را در طی مباحث علم اصول از اساتید استفاده کردم. خط نستعلیق را از سرمشق کاتب الخاقان نوشتم و خط نسخ را از مرحوم آقا شیخ زین‌العابدین محلاتی، برادر مرحوم آقا شیخ اسماعیل محلاتی، مجاور نجف تعلیم گرفتم. و در مدت سه ماه که در مشهد بودیم خدمت جمعی از علمای عصر می‌رسیدم و در مجالس روضه آنها یا نماز جماعت و درس آنها حاضر می‌شدم. مثل مرحوم حاج شیخ محمدتقی بجنوردی و مرحوم حاج ملا عبدالله فاضل قندهاری، صاحب تصانیف و مرحوم ملا محمدعلی

مسجد آقا بهرام در جای پدرش جماعت می‌خواند و موعظه بسیار موثری داشت. گاهی پیاده با ایشان به حضرت عبدالعظیم مشرف می‌شدیم.

آقا سید اسماعیل<sup>۱</sup> شجاع که مجاور کربلا بود از ایشان خیلی استفاده کرده، پسرش آقا شیخ جمال تصانیفی دارد، پسر دیگرش آقاضیاء، جوان مرگ شد. یکی از اساتید من در طهران، مرحوم آقا میرزا شهاب‌الدین شیرازی سید بزرگواری از اجلاء تلامیذ مرحوم جلوه بود و او درس مخصوصی برای پسر امیرنظام گروسی در خانه او در پای منار، مقابل خانه حاج سیدمحمد باقر جمارانی، از کتاب سیوطی، درس محققانه می‌گفت من هم حاضر می‌شدم.

و از ریاضیات، خلاصه‌الحساب و فارسی هیئت و قدری از شرح چغمینی و اوائل تحریر اقلیدس تا بعد از شکل عروس، همه را پیش حاج شیخعلی ایلکایی در مدرسه دانگی خواندم و اخیراً قدری از اربعه متناسبه و جبر و مقابله رادر پیش مرحوم آقامیرزا ابراهیم معروف به

بن ملا عباسعلی الشهیر به فاضل ملاعباسعلی الخراسانی الاب والشیبزی الام من اجلاء تلامیذ مرحوم میرزای شیرازی بزرگ (و در حدود ۱۲۴۲ فوت شده) و مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی.

و باب قصر مطول را پیش آقاشیخ عبدالخالق یزدی، مطول گوی معروف حاضر می‌شدم.

در مدرسه مستشار و در مدرسه دودر غالباً می‌رفتم منزل منجم‌باشی آستانه که هر ماه یک ورقه تقویم مُجَدُّول راجع به همان ماه می‌نوشت به خط خوب و جدول خوب و در ایوان، به دیوار می‌چسباند که هرکس مطلع باشد و بخواند. و هفته‌[ای] یک روز، منزل مرحوم میرزا عبدالوهاب، پسرعموی حاج والد یعنی پسر حاج محمدامین که سالها به کفالت پدرش در نجف درس می‌خواند، در زمان مرحوم شیخ انصاری طلبه بوده و عصرهای پنجشنبه خودش از روی کتاب روضه می‌خواند و در (۱۳۱۲) در مشهد مدفون شد.

و در آن سال آفاسیدحسن استرآبادی و آقا شیخ عبدالحسین شیرازی، از اساتید من که ذکر ایشان شد با ما، در مشهد مشرف بودند و در مراجعت هم با همان قافله مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری مراجعت کردیم و بعد از مراجعت که در مدرسه دانگی حجره گرفتیم برای بعض مباحثه‌ها به مدرسه پای منار هم می‌رفتم.

رفقا و هم مباحثه من در آن زمان در مدرسه پای منار، یکی آقای حاج سیدعزیزالله طهرانی (امام جماعت شد سر چهارسوق) و یکی آقای حاج میرزا ابوالقاسم<sup>۲</sup> پسر مرحوم حاج سید مصطفی کاشی و یکی آفاسید محمد صالح پسر مرحوم حاج میرمحمد علی لاریجانی ساکن سرچشمه و نزدیک مدرسه سپهسالار جدید و یکی آقا شیخ جواد برادر کوچک حاج شیخ علی ایلکائی؛ او هم در مدرسه دانگی حجره داشت و چند نفر دیگر از طلاب دماوندی و مازندرانی و غیر هم بودند و با اینا تجار و اعیان هیچ‌وقت مربوط نشدم.

تقیّد به لباس و خوراک نداشتم. هرچه بود، می‌پوشیدم و هرچیز حاضر بود در خانه، می‌خوردم؛ فقط کتاب که اسباب کار طلبه بود، مهیا می‌کردم و مرحوم اخوی از دکان پای منار، منتقل شده بود نزدیک سبزه میدان و بزازی او رونق گرفته بود و عیالوار شده بود، خودش و عیالش و من و شریکش را برداشت برای زیارت عتبات. در شوال سنه ۱۳۱۳ حرکت کردیم. شب جمعه که ناصرالدین شاه در روز آن در حضرت عبدالعظیم تیر خورد، ما در کرمانشاه بودیم و بعد از چند روزی به عتبات رفتیم. عرفه را کربلا بودیم و از غزلباط از راه خان نجار ابتدا رفتیم به سامراء.

اصحاب مرحوم میرزای بزرگ همه بودند: مرحوم آقا سیدمحمد اصفهانی و مرحوم صدر، و خانه مرحوم میرزا رفتیم و جای او را خالی دیدیم، بسیار تحسّر خوردیم که زیارت او قسمت نشد و در خانه مرحوم شیخنالاحاج میرزا حسین النوری رفتیم.

روز پنجشنبه مجلس روضه مفصلی قریب پانصد نفر حاضر بودند، ایشان خودشان منبر رفتند موعظه کردند، استماع کردیم. سایر آقایان هم آنجا حاضر بودند، زیارت کردیم و مرحوم آقا سیدیحیی امامزاده

قاسمی، آن ایام به زیارت سامرا مشرف بود. بعد از چند روز در مراجعت از سامرا تا کاظمین با ایشان هم پالکی شدیم بین راه از ایشان استفاده‌های اخلاقی کردیم.

مرحوم حاج نوری با جمعی برای ایشان آمده بودند، ما را سوار کردند. از دروازه نزدیک مدرسه از راه عبره آمدیم و در عبره تمام پالکی و اسبابها و آدمها و حیوانات را با قایق عبور دادند تا رسید بلد و حضرت سیدمحمد نرفتیم و در کاظمین چند روز ماندیم.

آب دجله زیاد شده بود. از پشت کاظمین سره کشیده بودند و آب بود تمام بیابان. دریا شده بود تا محمودیه و راه خشکی<sup>۳</sup> نبود مگر آن که بروند بغداد و از راه سلمان پاک بروند نزدیک مسیب. بالجمله تمام کجاوه و پالکی و اسباب و آدم و حیوان باید در طراده‌ها عبور کنند تا برسند به محمودیه. تقریباً اول سفر دریایی ما بود، بعد از رسیدن به محمودیه معلوم شد یک گونی اسباب زندگی، آن طرف در زمین باقی ماند، مرحوم اخوی دو مرتبه برگشت به کاظمین و ما در محمودیه ماندیم تا رفت و مراجعت کرد و آن گونی را اجزا دولت عثمانی به نایب عجم که برای حفظ زوآر آنجا بود، سپرده بودند؛ گرفت و آورد.

اجمالاً به زیارت عرفه رسیدیم و من از اول ورود به عتبات گفتم به حاج میرزا سیدحسن پسرخاله و به اخوی که من برای اشتغال در نجف می‌مانم، اخوی قبول نکرد و از خوف آنکه مبادا والدین راضی نباشند بالجمله خطی نوشتیم به طهران و طلب رخصت کردیم و بنا بود تا اربعین بمانیم و جواب خط رسید. اخوی موافقی داشت بعد از عاشورا مرا حرکت داد و قول داد که هرگاه والدین راضی باشند دومتبه خرجی بدهد و مرا برگرداند. بعد از عاشورا مراجعت کردیم. اولاً در کاظمین کیسه‌برها جیب او را بریدند، خرجی را بردند ناچار از کربلایی محمداسماعیل، پسرخاله زهرا، قرض کردیم [تا] به قم رسیدیم.

مرحوم حاج عمو استقبال آمده بود، ابتدا گفت چرا برگشتی، حاج آقا که کاغذ نوشت و اذن داد، من خواستم از همان قم برگردم، لکن گفتند بهتر آن است که بیایی شهر، تجدید دیداری شود و تهیه کتاب و اسبابی شود و بعد از تابستان برگردی. اتفاقاً از کرمانشاه به واسطه غریب‌گز، من مبتلا به نوبه شده بودم و در قم تا بعد از اربعین ۱۳۱۴ بودیم و خانه مرحوم حاج ملاحسن نجار پدر آقاشیخ حسین را پیدا کردیم. به مناسبت دوستی با پسرش خیلی به ما احترام کرد. بعد آمدیم طهران و تا مدت‌ها در طهران نوبه می‌آمد، آنچه معالجه اطباء کردم ثمر نمی‌کرد و یک روز در میان، نوبه و تب تا چند ساعت می‌آمد تا آنکه بی‌اندازه زرد و ضعیف و بیمار شدم و از اطباء مایوس شدم. یک روز عصری در مدرسه دانگی در ایوان حجره خودم متفکر نشسته بودم و مدرسه خلوت بود کسی آمد و شد نمی‌کرد. بغتّه دیدم شخصی که شال سبزی دور سرش پیچیده مثل عامه، وارد مدرسه شد، یکسر آمد پیش من و گفت چرا آنقدر زرد و ضعیف شدی، مرضم را به او گفتم، گفت برو صد دینار نبات از همین عطار جنب مدرسه بخر و بیاور. من هم فوراً رفتم نبات خریدم و آوردم. او گرفت و نفهمیدم چیزی به او خواند یا نه، فوراً به من رد کرد و گفت قدری از این بخور و من همان

وقت یققدری گذاشتم در دهان. دیگر نفهمیدم که آن شخص که بود و کجا رفت و دیگر نوبه نیامد و تا حال تحریر مبتلا به نوبه نشده‌ام. فقط سنین اوائل ورود نجف یک مرتبه حصبة خفیفی مبتلا شدم آن هم به سلامتی گذشت و بعضی مرضهای مختصر دیگر که همه به زودی مرتفع شده و از بقية آن نبات به بعضی مرضها دادم آن‌ها هم خوب شدند.

بالجمله مرحوم شیخ جواد ایلکایی به ملاحظه تغییر هوا، با اذن از مرحوم والد، مرا دعوت به ایلکا که از قرای نور است، نمود. مرکوبی مهیا نمود و من رفتم به ایلکاء.

آنجا در خانه آن مرحوم قریب چهل روز بودم، غالباً در تفرج بودیم در کوههای آنجا و پسر عمه او مرحوم آقای شیخ محمدتقی هم بود عجائب زیادی هست اعجاب همه کوه بلندی که بالای آن نمی‌شود رفت در دامنه او سوراخی هست که می‌شود یک نفر را از آنجا بیابوزند به پایین و در زیر این کوه به قدر یک میدان خالی شده و اطراف آن راههایی هست که معلوم نیست به کجا می‌رود و این سوراخ همیشه زیر برف مخفی شده مگر دو ماه تابستان که برف روی، آب می‌شود، آن سوراخ پیدا می‌شود و ما از روی برفهایی که از آن سوراخ داخل مغاره شده و به شکل مخروطی در زیر این سوراخ است که هنوز آب نشده بود داخل مغاره شدیم و قدری راه رفتیم. ترسیدیم که می‌آدا راه بیرون آمدن را گم کنیم برگشتیم. آب و هوای ایلکا خیلی به من سازگار شد روزی ۳ یا چهار مرتبه غذا می‌خوردم، گوشت و پوستی تازه شد، در قلب‌الاسد، روزها توی اطاق در بسته زیر لحاف پشمی کلفت می‌خوابیدم.

بهرحال بعد از مراجعت از ایلکا چند ماهی در طهران بودم لکن روحم در نجف بود تا آنکه اخوی تهیه خرجی [کرد] و اسباب و کتاب هم مهیا شد و برای نیمه شعبان سنه ۱۳۱۵ در کربلا مشرف بودم.

از حضرت عبدالعظیم تا ورود کاظمین با مرحوم آقا شیخ محمدعلی پسر مرحوم شیخ مهدی آل عبدالغفار معروف به کاظمی پدر شیخ محسن که سامره روضه‌خوان است هم پالکی بودیم و بواسطه او با برادرش آقا شیخ جابر صاحب دیوان و عالم بلد آشنا شدم. در این نیمه شعبان که وارد کربلا شدیم، اصحاب سامره مثل مرحوم حاج ملافتحعلی و آقای صدر و حاج نوری و غیرهم، همه در کربلا بودند و من هم مرحوم آقا سیدمحمدعلی پسر مرحوم حاج سیدمحمدباقر مازندرانی الاصل طهرانی در کوچه صدراعظم خانه داشت پدر زن حاج سیدمحمد علاقبند می‌شود، او هم از سامره به کربلا آمده بود بالجمله بعد از نیمه شعبان رفتم نجف به خانه مرحوم حاج میرزا سیدحسن پسرخاله وارد شدم. بیرونی داشت، در آن منزل کردم.

مدرسه‌ها کم بود و طلاب مجرد مثل من زیاد بودند، در مدرسه جا پیدا نشد، تا آنکه مرحوم حاج میرزااحسین حاج میرزا خلیل طهرانی مدرسه بزرگ را طلبه‌نشین کرد. اول، حجره یک نفری به اسم من بود و از ورود نجف تا چند سال، مرفه‌الحال، مرحوم اخوی شهریه می‌فرستاد توسط حاج محمدرضا شوشتری<sup>۵</sup>، ماهی پانزده قران، و من با آن وجه خوش‌گذرانی می‌کردم حتی آنکه صبحهای پنجشنبه‌ها

مجلس روضه مختصری در مدرسه فراهم می‌کردم تا حدود (۱۳۱۸) دلالی که اسمش ملاعباسعلی بود، جنس زیادی از اخوی گرفت برای یک از تجار و آن تاجر مدت کمی ورشکست و سرمایه اخوی از دستش رفت، لذا مشغول شاگردی شد [تا] امرار معاش کند و از برای من هم خداوند وسایل دیگری فراهم می‌کرد تا ذی‌حجه ۱۳۲۰ برحسب اجازه حاج والد، منصوره، صبیبه مرحوم آقا شیخ علی قزوینی را اختیار کردم و چندین اولاد از او نصیب شد؛ اول محمدباقر که بسن بیست سال رسید. قوانین و فصول را می‌فهمید، مریض شد، بعد از چند ماه در سامره مدفون شد و یک دختر، مریم عیال پسرعمویش غلامحسین شد و از [او] اولادها وجود آمد و دیگری مرضیه که عیال میرزا مهدی پسر آقای آقامیرزا محمد عسکری طهرانی شد از او هم اولادها شده و چند اولاد دیگر از آن مرحومه در حیات خودش مردند و خود آن مرحومه بعد از عروسی تا دو سال با مادرش بود. در سنه ۱۳۲۲ مادرش به مرض وبا درگذشت تا در ۱۳۲۴ که مرحوم حاج والد در طهران فوت کرد، مرحومه حاجیه بی بی مشرف شد به نجف. پنجسال در خدمت او بودیم و در ۱۳۲۹ مرحومه حاجیه بی بی در مسجد کوفه فوت شده و منصوره هم ناخوش شد. اطباء گفتند خطری است باید او را ببریم، من ناچار تهیه سامره دیدم و در آنجا صدراالحکماء شیرازی تشخیص مرض نموده مدت کمی معالجه نمود به کلی خوب شد ما هم در خدمت مرحوم آقا میرزا محمدتقی در سامره ماندیم. چند اولاد دیگر از او شد، مردند، فقط مرضیه در سنه ۱۳۳۳ متولد شد که فعلاً باقی است و در آخر سنه ۱۳۳۵ مجدداً آن مرحومه مرضیه شد رفتیم به کاظمین تا آنکه (۲۴-۱۳۳۶) مرحومه شد و در رواق مطهر طرف قبر خواجه طوسی دفن شد.

بعد از چهلیم آقای حاج میرزا ابوالقاسم کاشانی از رفقای قدیم و با مرحوم والدش آقای حاج سیدمصطفی در کاظمین ساکن بودند، واسطه شد و مریم بیگم، صبیبه مرحوم آقای آقاسیداحمد دماوندی را برای حقیر خطبه کرد و عروسی کردیم و در (۱۴-۱۳۳۷) برحسب امر آقای آقامیرزا محمدتقی شیرازی، من و آقای آقامیرزا محمد طهرانی مراجعت به سامره کردیم و به مساعدت آن مرحوم مراقبت اصلاحات آنجا می‌نمودیم تا اینکه در سوم ذی‌حجه سنه ۱۳۳۸ مرحوم میرزا در کربلا فوت شد و ما علی باب الله و متوکلا علیه در سامرا ماندیم تا اوایل ۱۳۵۵ که قتل شیخ هادی اتفاق افتاد که قهراً منتقل شدیم به نجف اشرف حتی الیوم.

و اما اساتیدی که در نجف از آنها استفاده کردم، چونکه بیشتر سطوح را در طهران خوانده بود[م] در نجف ابتدا قلیلی سطوح رسایل را به درس مرحوم آقا شیخ حسن تویسرکانی که از شاگردهای مرحوم میرزای رشتی بود و در مقبره مرحوم میرزای شیرازی سطح رسایل می‌گفت حدود پنجاه شصت نفر طلبه حاضر می‌شدند و میرزای آنها مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی بود. و قدری از رسایل را هم تا چند ماهی در حجره فوقانی صحن متصل به در بازار بزرگ پیش مرحوم آقاسید آقای قزوینی که از احفاد حاج سیدتقی قزوینی معروف، صاحب نفس و اهل دعا و مسمی جدش بود، او هم از افاضل تلامذ میرزای رشتی بود و نیز بعض رسائل را در مسجد هندی

عصرها به درس مرحوم آقا شیخ عبدالله اصفهانی که او هم از مقررین درس مرحوم میرزای رشتی بود، حاضر می‌شدم و کثیری که مکاسب شیخ را پیش مرحوم آقامیرزا محمدعلی رشتی چهاردهی در حجرات فوقانی بعد از حجره آقاسید آقای قزوینی درس خواندم. و مقداری از فصول را در پیش مرحوم حاج شیخ احمد معروف به شانه‌ساز شیرازی که از تلامیذ مرحوم میرزای بزرگ بود و در مقبره او درس می‌گفت، خواندم.

همه این درسهای سطحی در سال اول بود و در سال دوم به درس خارج مرحوم آقای شریعت اصفهانی روزها در فقه و شب در اصول حاضر می‌شدم و درس خارج او نزدیک به درس سطحی بود و آن را می‌نوشتیم و با بعضی شاگردها تقریر می‌کردم، بعد از دو سال که به درس خارج مانوس شدم؛ حاضر شدم در درس مرحوم آقا آخوند ملاکاظم خراسانی بعد از مدتی که می‌رفتم شروع کردند به دوره جدیدی از اول مباحث الفاظ و این همان دوره بود که از تقریر همان بحث کتاب کفایه را نوشتند.

آن دوره که تمام شد تالیف کفایه تمام شد و آن را به زودی فرستادند طهران طبع شد و دوره اخیر را از روش کفایه درس می‌گفتند، یعنی همه شاگردها می‌دانستند که امشب چند کلمه را می‌گوید و آنها که این دوره بودند مقاصد کفایه را از بیان خود مؤلف خوب می‌فهمیدند و در این دوره شماره شاگردهای شب در مسجد طوس، پشت بام، به هزار و دویست نفر احصاء شدند و من تا آخر آن مرحوم حاضر بودم و اکثر را می‌نوشتیم. قلبی از آنها باقی و بقیه از بین رفته. در نقل و انتقالات و قرب دو سال [در] درس مکاسب مرحوم آقا سیدمحمد کاظم یزدی حاضر شدم و چند ماهی به درس زکات مرحوم حاج آقا رضای همدانی حاضر شدم و مدت کمی به درس فقه مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل حاضر می‌شدم و مدتها در ایام تعطیل پنجشنبه و جمعه‌ها [به] درس رجال مرحوم شریعت اصفهانی می‌رفتم و بزرگان اصحاب مرحوم آخوند ملاکاظم در آن درس رجال حاضر می‌شدند، مثل: آقا میرزا یوسف آقا اردبیلی و اخویش آقا میرزا عبدالله و شیخ محمد علی اصفهانی و مرحوم آقای سید ابوالحسن اصفهانی و غیر ایشان و در مجالس خصوصی از مذاکرات مرحوم آقا رضای تبریزی استفاده‌های اخلاقی قبل از شروع به نماز مغرب در مسجد شیخ طوسی یک ربع ساعت مستفیض می‌شدم با بعضی خواص اصحابش و نیز از کلمات و بیانات مرحوم آقا سیدمرتضی کشمیری و نیز از مرحوم حاج میرزا حسین نوری استفاده‌ها نموده‌ام. از درس رسمی هم بیشتر. و از ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۵ که در سامره خدمت مرحوم آقا میرزا محمدتقی در فقه حاضر می‌شدم.

اشخاصی که از آنها اجازه روایت دارم، اول آنها مرحوم حاج میرزا حسین نوری، بعد مرحوم شیخ محمد طه نجف، در یک ماه مبارک رمضان جمله‌ای از شبها در درس رجال ایشان حاضر شده‌ام.

پس هم سماع هست، هم اجازه و هم چنین از مرحوم حاج میرزا حسین طهرانی و مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم شریعت، اجازه مبسوطی به خط خود نوشته و از مرحوم آخوند ملاعلی نهانندی فقط اجازه روایت خصوص کتب اربعه دارم و از مرحوم آقاسیدمرتضی

کشمیری و از مرحوم آقاشیخ علی خاقانی<sup>۷</sup> و از مرحوم حاج سیدمحمدعلی شاه عبدالعظیمی و از مرحوم آقا میرزا محمدعلی چهاردهی و از مرحوم حاج سید احمد کربلایی و از مرحوم آقا شیخ موسی کرمانشاهانی و از مرحوم آقا سید ناصر حسین لکهنویی و از مرحوم آقا سیدحسین صدر و به خط خودش اجازه به قدر ثلث لؤلؤ نوشته است.

و از چند نفر اجازه مُدیجِه گرفته‌ام که من هم به آنها اجازه داده‌ام: آقا شیخ محمد صالح بحرانی و آقاسیدآقا شوشتری<sup>۸</sup> و حاج شیخ عباس قمی و آقاسید محمدعلی هبه‌الدین، آقا میرزا هادی خراسانی حائری. و در سفر مصر و حجاز از چند نفر از علمای مصر و مدینه و مکه استجازه کردم: در مصر شیخ عبدالرحمن علیش به خط خودش اجازه نوشته، در اول مجموعه مستدرک ذریعه و پدرش شیخ علیش در ص ۱۳۷۳ در معجم‌المطبوعات العربیه ترجمه شده، در مدینه از شیخ ابراهیم حمدی مدیر مکتبه شیخ الاسلام احمد عارف حکمت و در مکه از شیخ محمدعلی مکی مالکی معروف به انوارالشروق در ص ۱۶۸۲ معجم‌المطبوعات ذکر شده و به توسط او از شیخ عبدالقادر طرابلسی مدرس الحرم النبوی بالمدينة المذکور فی ص ۱۲۹۰ معجم‌المطبوعات و نیز در مکه از شیخ عبدالوهاب خوکر شافعی، امام مسجدالحرام قبلاً و صار ضریباً فی الاواخر و اجازه همه اینها در مجموعه هست و اشخاصی که برای آنها اجازه مفصله نوشته‌ام حدود چهل نفرند. اسماء سی و چند نفر آنها را با تواریخ اجازه برای آنها و تواریخ اجازات مشایخ خود همه را در جنگ که اخر اوج ۲ ظلیل است، نوشته‌ام هرگاه بخواهید رجوع کنید.

و بقیه حالات و گزارشات حقیر از سنه [۸۰]۱۳ که به نجف برگشتم تا حال تحریر، چون شما<sup>۹</sup> مطلع هستید و نوشتن لزوم ندارد. و قدری از ترجمه حقیر و مشایخ و مؤلفات همه را آقای اردوبادی در اول ذریعه ذکر نموده و مسافرتها حقیر در تمام مدت تشریف به عتبات، دو مرتبه سفر به ایران و مشهد رضا علیه‌السلام یکی مابین سنه ۱۳۵۰ الی سنه ۱۳۵۱ و دومی که شما همراه بودید و در مصر و حجاز فی مابین سنه ۱۳۶۴ الی ۱۳۶۵. والحمدالله رب العالمین.<sup>۱۰</sup>

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- در اصل: اسمعیل.
- ۲- در اصل: ابوالقاسم.
- ۳- در اصل: خوشکی.
- ۴- در اصل: هوی.
- ۵- در اصل: ششتری.
- ۶- در اصل: آقاخوند.
- ۷- در اصل: خیقانی.
- ۸- نُستتر.
- ۹- منظور فرزند ارشد ایشان آقای دکتر علیقنی منزوی می‌باشد.
- ۱۰- این جنگ را فرزند ارشد شیخ آقابزرگ در اختیار نگارنده قرار دادند که اسامی ایشان استخراج و در ذیل درج گردید.